

اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون

دکتر داود غرایاق زندی*

چکیده

متون دانشگاهی و پژوهشی مرتبط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، یکی از منابع اصلی مطالعه سیاست خارجی ایران به حساب می‌آیند. مقاله حاضر به بررسی این متون از منظر اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد. برای این منظور، پرسش اصلی این است که مسأله محوری مورد مطالعه متون موجود در مورد اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی چیست؟ فرضیه مقاله، نشان می‌دهد دغدغه اصلی متون مرتبط با سیاست خارجی، عمدتاً تقابل آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی بوده است. برای بررسی این فرضیه، مقاله به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول به تاریخچه سیاست خارجی از منظر متون موجود اشاره دارد. بخش دوم به مواجهه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در رویکردهای انقلابی، اسلامی و ملی می‌پردازد و بخش سوم، چارچوبی نظری برای گذر از تناقضات این رویکردها ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، جمهوری اسلامی، متون سیاست خارجی، اصول و مبانی سیاست خارجی، آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی

* دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات روابط بین‌الملل در پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

اگر سیاست خارجی هر کشوری را نتیجه تعامل، مواجهه و ترکیب عوامل گوناگون داخلی و خارجی نظیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی، تجارب تاریخی، ترکیب قومی، ماهیت نظام سیاسی، توانایی‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و نظامی و سرانجام، ماهیت نظام سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای (۱) بدانیم، مطلب حاضر به اصول و مبانی نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد که ناظر بر محیط داخلی کشور است و هدف آن بررسی اصول و مبانی در متون سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌باشد. این گونه مطالعات که به شناخت درجه دوم معروف است، سعی دارد درک دانشمندان و دست‌اندرکاران سیاست خارجی هر کشور (در اینجا ایران پس از انقلاب اسلامی) را مورد بررسی قرار داده و نشان دهد چه نوع مباحث و موضوعاتی مورد توجه آنها بوده است. در واقع، یکی از وجوه بررسی تاریخ سیاست خارجی، مطالعه تاریخچه آن از نگاه اندیشمندان این حوزه است. این گونه مطالعات، به این دلیل شناخت درجه دوم به حساب می‌آیند که نگارنده آنها قصد ندارد مستقیماً به مطالعه یکی از وجوه سیاست خارجی جمهوری اسلامی بپردازد، بلکه هدف شناخت باواسطه است. این گونه شناخت، مهم است، زیرا هرگونه مطالعه مستقیم سیاست خارجی نیز بی‌نیاز از آن نیست. علاوه بر آن، این گونه مطالعات، این امکان را فراهم می‌سازد تا محصول شناخت‌ها و فهم‌ها بررسی شده و از میان نظرورزی‌های مختلف، امکان مناسب‌تری برای فرایندهای آتی سیاست خارجی به دست آید. در این شیوه بررسی، مطالعه سیاست خارجی پرتوی از عقل جمعی می‌یابد.

بنابراین، سؤال اصلی این است که در بررسی متون بیش از ۳۵ نویسنده داخلی و خارجی در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، کدام «مسئله محوری» از منظر اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد بحث و بررسی بوده است؟ فرضیه مقاله این است که «مسئله محوری» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، از منظر اصول و مبانی، بررسی مواجهه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است. این مواجهه، با سه رویکرد انقلابی، اسلامی و ملی‌گرایانه مورد توجه بوده و این رویکردها در نوع بررسی و تحلیل و در مواردی، ارایه راه‌کارها، بسیار مؤثر بوده‌اند. تقسیم‌بندی این رویکردهای سه‌گانه، به معنی بی‌توجهی یکی

نسبت به دیگری نیست، بلکه صرفاً تأکید بر یکی نسبت به دیگری است. این پرسش و فرضیه، این امکان را فراهم می‌سازد تا سه بخش اصلی مقاله مورد توجه قرار گیرد. در بخش اول، با تأکید بر اندیشه‌های صاحب‌نظران سیاست خارجی، مروری کوتاه بر سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی خواهیم داشت. در بخش دوم، رویکردهای سه‌گانه انقلابی، اسلامی و ملی با بررسی نظرات شاخص در این زمینه مورد بحث قرار می‌گیرد و در بخش نهایی کار، تلاش می‌شود امکان ارائه چارچوب تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را از منظر سیاست‌گذاری به بحث بگذاریم. تمام این سه بخش پیرامون مسئله محوری مقاله است.

الف. تاریخچه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

متونی که به بررسی تاریخچه سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرداخته‌اند، بیشترین حجم را به خود اختصاص داده‌اند. حدود دو سوم اندیشمندان سعی داشتند با رویکردهای نظری چهارگانه حوزه سیاست خارجی - واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، سازه‌انگاری و گفتمانی - پرتوی بر دوره‌های مختلف طی شده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیاندازند. به لحاظ دسته‌بندی تاریخی و زمانی، می‌توان از چهار دوره بسیار مهم نام برد. دوره ایران‌گرایی میانه‌رو (۵۹ - ۱۳۵۷)، دوره انقلابی‌گری آرمانی (۶۸ - ۱۳۵۹)، دوره عادی‌سازی مبتنی بر اقتصادگرایی (۷۶-۱۳۶۸) و دوره عادی‌سازی مبتنی بر فرهنگ‌گرایی (۸۴ - ۱۳۷۶).

۱. دوره ایران‌گرایی میانه‌رو (۹ - ۱۳۵۷)

برای این دوره، نام‌های متعددی بر اساس رویکردهای چهارگانه - واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، سازه‌انگاری و گفتمانی - انتخاب شده است. دوره سیاست‌های دوسویه (۲)، تثبیت (۳)، مصلحت‌محور یا واقع‌گرا (۴)، محافظه‌کاری (۵)، ملی‌گرایی لیبرال (۶)، میانه‌روی (۷)، ملی‌گرایی (۸)، سیاست عدم تعهد دوجانبه (۹) و ملی‌گرایی لیبرال (۱۰).

در این دوره، گروهی فن‌سالار به‌رغم وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری، اقدام به بازگشایی بانک‌ها، قطع سلطه بیگانگان، لغو یکجانبه قراردادهای برگزار شده و همه‌پرسی و انتخابات در تأمین

ثبات داخلی و شکل‌دادن به سیاست و روابط داخلی نمودند (۱۱). این گروه، به پیروی از دکتر محمد مصدق که سیاست خارجی موازنه منفی علیه انگلیس را دنبال می‌کرد، این سیاست را علیه آمریکا اعلام نمودند (۱۲). گروه مذکور، به این دلیل ایران‌گرا خوانده شدند که از «خدمت به ایران از طریق اسلام» (۱۳) سخن می‌گفتند و در عین حال، میانه‌رو بودند، چون نظم موجود بین‌الملل را به رغم پیروی از سیاست موازنه منفی پذیرفتند و حاضر به همکاری با جهان بیرونی بر اساس رویه‌های موجود دیپلماتیک و سیاسی شدند (۱۴). از یک سو، به همکاری با آمریکا و شوروی بر اساس عدم تعهد استراتژیک و سیاست عدم تعهد پایبند بودند و از سوی دیگر، به جهان سوم و توده‌گرایی ضد امپریالیستی گرایش داشتند (۱۵). سیاست عدم تعهد، در این دوره، بر چهار رکن استوار بود: «کسب استقلال در سیاست‌گذاری خارجی، اجتناب از درگیری مستقیم در رقابت‌های شوروی و آمریکا، پایان‌دادن به وابستگی ایران به یکی از بلوک‌های ایدئولوژیک و اصلاح روابط ایران با کلیه ملت‌ها (به استثنای اسرائیل و رژیم پیشین آفریقای جنوبی)» (۱۶).

مجموعه اقداماتی که در این دوره، بر اساس استراتژی «نه شرقی، نه غربی» صورت گرفت، عبارت بودند از:

- ۱- کناره‌گیری از پیمان سنتو (۱۳۵۸/۱/۶) که منجر به انحلال آن پیمان شد.
- ۲- قطع روابط با مصر (۱۳۵۸/۲/۱۱) در پی انعقاد پیمان کمپ‌دیوید با اسرائیل.
- ۳- لغو قرارداد کاپیتولاسیون و کلیه مصونیت‌ها و معافیت‌های حاصله از آن با آمریکا (۱۳۵۸/۹/۱۰) به تصویب شورای انقلاب.
- ۴- فسخ فصل‌های ۵ و ۶ عهدنامه مودت میان ایران و روسیه (۱۹۲۱) از سوی شورای انقلاب (۱۳۵۸/۹/۱۰).
- ۵- عضویت در جنبش غیرمتعهدها (۱۳۵۸/۳/۲۰).
- ۶- لغو قرارداد استعماری ۱۹۵۹ ایران و آمریکا (۱۳۵۸/۸/۱۲) توسط شورای انقلاب.
- ۷- قطع رابطه با رژیم مراکش (۱۳۵۸/۹/۲۹).
- ۸- اخراج دبیر اول سفارت شوروی از ایران به جرم مبادله سند و جاسوسی از ایران (۱۳۵۹/۴/۱۰) (۱۷).

۲. دوره انقلابی‌گری آرمانی (۶۸-۱۳۵۹)

برای این دوره نیز از مناظر مختلف، نام‌گذاری‌های متعددی همچون مطلوبیت‌محوری (۱۸)، منازعه‌جویانه (۱۹)، سنگربندی (۲۰)، ارزش‌محور یا آرمان‌گرا (۲۱)، رادیکالیسم (۲۲)، رویکرد حفظ اصول انقلاب (۲۳)، آرمان‌گرایی تندروانه (۲۴)، افراطی‌گرایی (۲۵)، آرمان‌گرایی انقلابی (۲۶)، دوره منافع ایدئولوژیکی - اسلامی (۲۷)، انقلابی‌گری آرمانی‌گرا (۲۸) و اسلام‌گرایی (۲۹)، مطرح شده است.

این دوره، دوره‌ای به غایت محوری در تاریخ جمهوری اسلامی است. از یک سو، جنبه‌های خاصی از اندیشه‌های انقلابی‌گری آرمانی مطرح شده که پیش از این به آن توجه نمی‌شد و از سویی دیگر، دوره‌های بعدی، با تعریف نسبت به این دوره مطرح شدند. اگر ویژگی اصلی دوره اول، استراتژی عدم تعهد بود، ویژگی این دوره را می‌توان در اصل «صدور انقلاب» خلاصه نمود. این اصل، سیاست عدم تعهد دوره اول را نیز تحت تأثیر قرار داد. اشغال سفارت آمریکا در تهران و شروع جنگ تحمیلی علیه ایران، پیامدهای اولیه‌گرایش‌های انقلابی‌گری آرمانی بود. به تعبیر جیمز بیل، گروهان‌گیری آمریکاییان در تهران، پنج هدف عمده انقلابیون در سطح داخلی و بین‌المللی را جامه عمل می‌پوشاند: «۱- به جناح‌های تندرو امکان داد در برابر میانه‌روها به برتری برسند، ۲- به تندروهای مذهبی فرصت سیاسی و ابزار لازم داده شد تا خطر رادیکالی‌جناح چپ را مرتفع سازد، ۳- با ارایه نمایی دایمی از مخالفت خارجی مقتدر به توده‌های مردم ایران، آنها را در پشت انقلاب متحد ساخت، ۴- به انقلابیون امکان داد گروهانها را در مقابل خطر احتمالی اقدام آمریکا برای منحرف‌ساختن انقلاب در اختیار داشته باشند و ۵- زمینه را برای مجازات و تلافی مساعد ساخت» (۳۰).

این دوره از آن روی انقلابی‌گری آرمانی نامیده شد که واجد دو وجه انقلابی و آرمانی بود. از یک سو، با به چالش‌طلبیدن دو اردوگاه شرق و غرب، خواستار تجدید نظر در ساختار نظام بین‌المللی شد و از سوی دیگر، با الهام از اصل دعوت و تبلیغ در اسلام، سعی در تحول نظام بین‌المللی داشت. عدم تحقق عاجل این رویکرد، نشانگر آرمانی‌بودن آن است:

«به طور کلی، رهبرانی از این دست، تمایل به تخیل‌آمیزکردن ماهیت و تأثیرات انقلابات خود دارند. آنها همچنین، به توانایی خود برای ایجاد انقلاب‌های

مشابه در سایر کشورها خوشبین هستند، زیرا در جامه عمل پوشاندن به انقلاب موفق تجربه کسب کرده‌اند. هنگامی که ایده‌های آرمان‌گرایان بیش از آنچه مورد انتظارشان بوده است، زمان می‌برد و یا هنگامی که ایده‌های آنها در عمل از اهداف اولیه فاصله می‌گیرند، بی‌تاب می‌شوند.» (۳۱).

بر این اساس، ویژگی‌های عمده این دوره را می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود: «۱- شالوده‌شکنی و واسازی نظم و وضع موجود بین‌المللی و ایجاد نظم جهانی اسلامی، ۲- جایگزینی واحد «امت» به جای «ملت - دولت»، ۳- صدور انقلاب، ۴- اتخاذ سیاست موازنه منفی در مقابل دو ابرقدرت شرق و غرب، ۵- در انداختن طرحی ایدئولوژیک در عرصه روابط و سیاست خارجی، ۶- به حاشیه راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی، ۷- انقلاب جهانی و ۸- سیاست خارجی مواجهه‌جویانه» (۳۲).

در این دوره، برخلاف دوره کوتاه پس از انقلاب، سعی در «خدمت به اسلام از طریق ایران» (۳۳) و ارتباط‌گیری بیشتر با ملت‌ها و تقویت جنبش‌های آزادیبخش اسلامی و ملی بود. در عین حال، در این دوره، برداشت از عدم تعهد نیز از حالت تدافعی به تهاجمی تبدیل شد. نظریه عدم تعهد، ساختار نظام بین‌المللی را می‌پذیرد، ولی سعی دارد با بازی بین دو بلوک آمریکا و شوروی، مستقل عمل نماید، اما از تز نه شرقی نه غربی، در این دوره، تعریف خاصی شد:

«۱- اصل مزبور نه تنها تز تعادل قوا را برای حفظ صلح جهانی مطرود و مردود می‌داند، بلکه آن را اصلی ظالمانه و تنها برای حفظ منافع قدرت‌های بزرگ و استعمارگر می‌داند و تاریخ هم نشان داده است که این تز نتوانسته است حتی صلح جهانی مطلوب آنها را حفظ نماید. ۲- جمهوری اسلامی اصل دوقطبی‌شدن جهان و حفظ تعادل بین دو ابرقدرت را کلاً مردود دانسته و از دیدگاه خود به دو ابرقدرت به عنوان مجموعه واحدی از استکبار جهانی که حقوق ملل محروم و مستضعف حتی ملت‌های خودشان را پایمال می‌کنند، نگاه می‌کند. ۳- جمهوری اسلامی نه تنها وابستگی به هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها را منطقی و اصولی نمی‌داند، و سیاست عدم تعهد را در این محدوده پیروی

می‌کند، بلکه برای از بین بردن نظام موجود حاکم بر روابط بین‌المللی، تلاش و مبارزه می‌کند» (۳۴)

این رویکردهای انقلابی ایران، از یک سو، باعث بحرانی شدن روابط با آمریکا (به واسطه موضوع گروگانگیری، انفجار بمب در سفارت آمریکا در لبنان و مقر نیروی دریایی آن کشور در بیروت، سفارت آمریکا در کویت و هواپیمابایی ۱۹۸۲ کویت که به ایران انتساب داده می‌شد) و از سوی دیگر، شوروی (به واسطه برخورد تند با حزب توده، ورود نیروهای شوروی به افغانستان و حمایت شوروی از عراق در جنگ تحمیلی) شد و مشکلاتی را در منطقه ایجاد نمود. تحرک شیعیان بحرین در منامه، در سال ۱۹۸۱، اشغال مسجدالحرام در عربستان توسط شیعیان و واقعه جمعه خونین عربستان در سال ۱۹۸۷، از جمله پیامدهای منطقه‌ای صدور انقلاب بود. به عبارت دیگر، چهار منطقه جزء مناطق اصلی صدور انقلاب بودند: خلیج فارس، جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی شوروی، افغانستان و لبنان. در خلیج فارس، جدا از عراق، کشورهای بحرین، عربستان سعودی و به ویژه کویت و در شوروی، جمهوری‌های آذربایجان و ترکمنستان، مناطق محوری بودند (۳۵).

این اقدامات، باعث شد در مقابل این جریان تجدید نظر طلب منطقه‌ای و بین‌المللی، صف‌آرایی‌های صورت گیرد. جنگ تحمیلی باعث شد نفس این انقلاب برای صدور آن به دیگر نقاط جهان گرفته شود و از طریق عراق، ایران مشغول مسایل منطقه‌ای باشد. در خلیج فارس، شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس، باعث شد «تهدید اسرائیل» به «تهدید ایران» تبدیل شود و آمریکا و شوروی، ضمن فروش تسلیحات بیشتر در منطقه، حضور قوی‌تری را نسبت به پیش از انقلاب و سیاست دوستونی و آگذاری امنیت منطقه به کشورهای شاخص، تجربه کنند. این اقدامات موجب شد، به تعبیر ازغندی، «شرایط تغییر از آرمان‌گرایی امت‌محور به آرمان‌گرایی مرکز‌محور» (۳۶) یا نظریه ام‌القراای اسلامی فراهم شود. به عبارت دیگر، مبنای این تحول، این بود که برای صدور انقلاب ابتدا باید پایگاه اصلی انقلاب حفظ گردد. واقعیت‌های بیرونی، نتیجه تغییر استراتژی انقلابیون آرمان‌گرا از حوزه بین‌المللی به حوزه ملی شد. ارزش و اهمیت نظریه ام‌القرا در این است که باور به عقلانیت و اندیشه‌ورزی را در کشور فراهم آورد. این نظریه، با مفروض «باور به تدبیر»، به نقد رویه‌های پیشین

پرداخت که «تکیه بر لزوم تدبیر را نوعی عقل‌گرایی می‌دانست که به منزله پراگماتیسم بود و به عافیت‌طلبی و مسخ ماهیت معنوی نظام اسلامی می‌انجامید: «لذا، صریحاً می‌گویند در انقلاب صحبت از «عقل‌گرایی» نباید کرد... برای این آقایان «ثبت در تاریخ» اصالت دارد؛ نه «ساختن تاریخ» (۳۷). برای این اساس، پایان جنگ تحمیلی به نوعی پایان این دوره محسوب می‌شود. به تعبیر رضانی، «آیت‌الله خمینی [ره] پیوسته خط امام را متحول ساخت» (۳۸).

۳. دوره عادی‌سازی مبتنی بر اقتصادگرایی (۷۶ - ۱۳۶۸)

در متون سیاست خارجی جمهوری اسلامی، برای این دوره، عناوین محدودیت‌محور (۳۹)، آشتی‌جویی (۴۰)، زمینه‌سازی ادغام و هم‌گرایی بین‌المللی (۴۱)، منفعت‌محوری، اصلاح‌طلبی اقتصادی و عمل‌گرایی (۴۲)، عادی‌سازی (۴۳)، رویکرد اقتصادی (۴۴)، واقع‌گرایان عمل‌گرا (۴۵)، عمل‌گرایی (۴۶)، دوره منافع عمل‌گرایانه - اسلامی (۴۷)، انقلابی‌گری واقع‌گرایانه (۴۸) و واقع‌گرایی اسلامی (۴۹) را به کار برده‌اند.

دوره سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی را دوره عادی‌سازی مبتنی بر اقتصادگرایی نامیده‌اند. این نام‌گذاری واجد دو ویژگی عادی‌سازی و اقتصادگرایی و نشان‌دهنده الزاماتی است که بر فضای داخلی و خارجی کشور حاکم بود. از نظر داخلی، پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸، نقطه عزیمت جدی به شمار می‌رفت. این امر، شرایط را برای اقتصادگرایی بیش از پیش مهیا ساخت. وعده‌های اقتصادی نظام جمهوری اسلامی که برآمده از انقلاب اسلامی بود و در قانون اساسی تصریح شده بود، نه تنها به واسطه جنگ مجال بروز نیافت، بلکه به تعویق نیز افتاد. ضرورت توجه به اولویت‌های اقتصادی و بازسازی مناطق جنگی، دستور کار اولیه تیم جدید در آن زمان شد. آیت‌الله خامنه‌ای در مقام ریاست‌جمهوری وقت، اعلام نمودند «سیاست گشایش درها» متضمن مناسبات عقلانی، موجه و سالم با همه کشورهاست و هدف آن، خدمت به منافع ملی و اسلامی - ایرانی است. ایشان در ۶۷/۷/۱۵ گفتند «وقتی ایران با کمبود روبروست باید از منابع خارجی استفاده کند و ما نمی‌توانیم مسئله بازسازی را صد سال طول دهیم» (۵۰). مسئله بازسازی بحث و جدل آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان را دامن زد (۵۱) و در عین حال، به واسطه ضرورت، بخشی از نیروهای انقلابی آرمان‌گرا را به حاشیه راند (۵۲).

جدا از مسئله بازسازی، فوت حضرت امام (ره)، تحولی بزرگ محسوب می‌شد و امکان گرایش به سمت عادی‌سازی روابط را تسهیل می‌نمود (۵۳). از نظر بین‌المللی، «سیاست‌ها و برنامه‌های گورباچف [و پس از آن فروپاشی شوروی] زمینه را برای دگرگونی اساسی در روابط با غرب و پایان‌بخشیدن به جنگ سرد، فراهم کرد و در نتیجه، ایران از یک اهرم دیپلماتیک تاریخی خود محروم گردید» (۵۴).

این ویژگی‌های عینی، باعث شد سیاست خارجی این دوره بیشتر متأثر از ژئوپلیتیک باشد تا ایدئولوژی (۵۵). به تعبیر حاجی یوسفی:

«پایان نظام بین‌الملل دوقطبی، شرایط متفاوت و جدید امنیتی را (در مقایسه با دوران نظام دوقطبی) در محیط منطقه‌ای ایران به وجود آورد که این امر، به نوبه خود، موجب تسریع تغییر در سمت‌گیری سیاست خارجی ایران از آرمان‌گرایی (ایدئالیسم) و انزواگرایی، به عمل‌گرایی (پراگماتیسم) و ائتلاف‌سازی گردید» (۵۶).

بر این اساس، سیاست خارجی این دوره به دنبال اعاده ثبات در خلیج فارس، پیوستن دوباره به اقتصاد جهانی، مشارکت فعال‌تر در سازمان‌های منطقه‌ای همچون سازمان ملل متحد، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان همکاری اقتصادی منطقه‌ای (اگو) (۵۷)، تغییر توازن مورد نظر آمریکا در منطقه و ایجاد توازن جدید، عدم تغییر نقشه سیاسی منطقه توسط ایران، گسترش رابطه با عربستان، به عنوان مهمترین عضو شورای همکاری خلیج فارس (۵۸)، همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورها، سیاست همکاری‌جویانه مبتنی بر اعتمادسازی و تغییر سیاست ارتباط نظام اسلامی با ملت‌ها و گروه‌ها به ارتباط با دولت‌های ملی (۵۹)، پایان انزوای سیاسی، تغییر نگاه به آمریکا، جذب سرمایه خارجی و دستیابی به تسلیحات مدرن (۶۰) بود. ایران، حتی در بسیاری از مناقشات جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته از شوروی، سعی نمود نقش میانجی‌گرا، مثبت و فعالی در راستای تأمین امنیت منطقه‌ای داشته باشد (۶۱) و در جریان حمله عراق به کویت، در سال ۱۹۹۱، با اتخاذ بی‌طرفی مثبت، نقش مؤثری ایفا کرد. همچنین، در تحولات لبنان و آزادی گروگان‌های آمریکایی نیز موفق عمل نمود.

در عین حال، به رغم این تحولات جدی، سیاست خارجی ایران در این دوره، با معضلات شدیدی نیز مواجه بود که مانع از تثبیت تحولات مذکور می‌شد. دعوت از اربکان نخست‌وزیر وقت ترکیه برای بازدید از ایران و برکناری وی پس از بازگشت به کشورش، برهم‌خوردن روابط ایران و اتحادیه اروپا بر سر جریان سلمان رشدی، دادگاه میکونوس و برخی اتهامات وارده دیگر، وقایع افغانستان و ظهور طالبان و به دنبال آن، تیره‌شدن روابط ایران و پاکستان، طرح ادعاهای امارات در خصوص جزایر سه‌گانه ایرانی، گرایش ایران به ارمنستان در مقابل آذربایجان و نگاه انفعالی در برخورد روسیه با چین، از جمله این موارد است. در مجموع، این معضلات موجب شد حل مشکلات و مسایل باقی‌مانده، به دوره جدیدی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی احاله شود که خود زمینه‌ساز تحولی جدیدتر شد. در عین حال، دوره نوین باعث برطرف‌شدن شکاف آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در داخل کشور نشد و شکاف مذکور، به وجهی دیگر ادامه یافت. به تعبیر هاشمی رفسنجانی، «به عقیده من اصول ما محترم شمرده شده است یا ممکن است در برخی از موارد دست ما بسته باشد و ناچار شویم از برخی از این اصول چشم‌پوشیم» (۶۲).

۴. دوره عادی‌سازی مبتنی بر فرهنگ‌گرایی (۸۴ - ۱۳۷۶)

این دوره، با عنوان گفتمان فرهنگ‌گرایی سیاست‌محور (۶۳)، دوره توسعه سیاسی (۶۴)، اصلاح‌طلبی (۶۵)، منافع دموکراتیک اسلامی (۶۶) و صلح‌گرایی مردم‌سالار اسلامی (۶۷) نیز خوانده می‌شود که به واسطه پیروزی چشم‌گیر سیدمحمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت. نتیجه این انتخابات، این برداشت را ایجاد کرد که سیاست‌های درهای باز و گرایش به ورود به عرصه‌ای جهانی در سیاست خارجی مورد توجه و خواست عامه مردم است. بر این اساس، تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها، در تقابل با برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتن، مبنای دستورکار سیاست خارجی این دوره قرار گرفت. در این دوره، تنش‌زدایی، معطوف به کشورهای منطقه، به ویژه منطقه حیاتی خلیج فارس و اعراب به طور کلی بود و گفت‌وگوی تمدن‌ها، نگاه جهانی سیاست خارجی را انعکاس می‌داد. هر دوی این استراتژی‌ها مورد توجه منطقه و جهان قرار گرفت، به گونه‌ای که تصور جهانی و منطقه‌ای از ایران به

شدت تغییر کرد. گفت‌وگوی تمدن‌ها در دستورکار سازمان ملل قرار گرفت و روابط ایران با کشورهای منطقه بسیار رو به بهبود نهاد. در عین حال، توجه به ذخایر انرژی منطقه، گرایش به منفعت ملی را به شدت افزایش داد. بهبود فضای ذهنی در مورد ایران، امکان قطب‌شدن تولید و حمل و نقل انرژی منطقه را برای ایران فراهم می‌ساخت. دو نکته مهم در این زمینه، یکی تحریم‌های اقتصادی کلیتون علیه ایران و دیگری، فاش شدن برنامه هسته‌ای ایران، مانع این دستیابی به این موقعیت بود. در مورد اخیر، با تمهیدات مختلف مثل نشست تهران و توافق پاریس، از شدت آن در شرایط وخامت منطقه‌ای و حضور آمریکا در افغانستان و عراق کاسته شد. در مورد اروپا نیز تلاش شد ضمن رفع مشکلات دادگاه میکونوس و قضیه سلمان رشدی، اروپاییان ماهیت دولت ایران را مورد شناسایی قرار دهند و در مقابل قوانین فرامرزی آمریکا علیه ایران مقاومت کنند (۶۸).

نکته مهم در این دوره، این بود که آیا اصل گفت‌وگوی تمدن‌ها بازنمایی و صورت‌بندی دوباره نه شرقی و نه غربی است یا بدیل آن؟ «برخی از طرفداران دیدگاه اخیر معتقدند جمهوری اسلامی ایران از هویتی دوگانه برخوردار است که همین دوگانگی، زمینه قرائت‌های متفاوت از اصل نه شرقی، نه غربی را میسر می‌کند» (۶۹). در مقابل تلاش اصلاح‌طلبان برای ارایه این چهره روحانی و وحیانی اسلام از طریق ایران در سطح جهانی، آرمان‌گرایان، نسبت به این برداشت از ایده نه شرقی نه غربی تردید داشتند و آن را به واسطه محتوای غربی‌اش، بدیل این استراتژی می‌دانستند و قایل به اصول دیگری همچون عدالت بودند.

ب. رویکردهای اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در بخش اول مقاله، ضمن مروری کوتاه بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در فضای بحث اصول و مبادی سیاست خارجی کشور قرار گرفتیم. قسمت اول فرضیه مقاله را تأیید می‌کند که بر مبنای آن، محور اصلی ستون سیاست خارجی جمهوری اسلامی به مواجهه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی اشاره دارد. در عین حال، قسمت دوم فرضیه از اهمیت بیشتری برخوردار است. رویکردهای سه‌گانه انقلابی، اسلامی و ملی، موضوع بخش دوم مقاله است.

باز لازم به ذکر است که تأکید بر یکی از این وجوه، به معنی بی‌توجهی به وجوه دیگر نیست، بلکه مبنای قرارداد بحث بر یکی از این وجوه است.

۱. رویکرد انقلابی

یکی از وجوه بسیار مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در متون مرتبط با آن، حفظ وجه انقلابی سیاست خارجی است. در واقع، بحث این است که چگونه می‌توان به تحقق اهداف انقلاب اسلامی کمک نمود و حتی فراتر از آن، آن را به عنوان الگو و نمونه آرمانی، به دیگر نقاط جهان، به ویژه کشورهای مسلمان صادر نمود؟ انقلاب اسلامی ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از انقلاب‌های مدرن قرن بیستم متمایز می‌سازد:

«این انقلاب توسط غیر نظامیان هدایت گردید و در نتیجه آن ارتش در حاشیه نظام سیاسی قرار گرفت. در دوران انقلاب، قیام مسلحانه محدودی در اوج فعالیت‌های انقلابی به وجود آمد. اما انقلاب مبتنی بر مبارزات چریکی نبود و جنگ چریکی نقش خاص را در روند انقلاب ایفا نکرد... انقلاب اسلامی اولین انقلابی بود که مدیون ایدئولوژی اروپایی نبود و بدون حمایت قدرت‌های بزرگ به حیات سیاسی خویش ادامه داده است. جنبش انقلابی ایران دارای بنیادهای مذهبی بود و توسط روحانیون رهبری می‌شد. مردم در روند انقلاب احساس همبستگی بیشتری در مقایسه با سایر انقلابات از خود نمایان ساختند. حزب حاکم یا پیشتازی که به هدایت یا رهبری توده‌ها پردازد، وجود نداشت و در نتیجه برای اولین بار در تاریخ انقلابات مدرن، رهبران توانسته‌اند به اقتدار و حاکمیت کامل و همه‌جانبه‌ای دست یابند.» (۷۰)

براساس این نگرش ایدئولوژیک، سیاست خارجی کشورهایی از این دست، به چند دلیل، انقلابی و تجدید نظرطلبانه است. از نظر این کشورها، نظام بین‌الملل از نظر تاریخی و فرهنگی، غربی است. در نتیجه، ضروری است نوعی دگرگونی در این روال پدید آید. کشورهای تازه‌تأسیس فراوانی در سطح جهانی پدید آمدند که نقش آنچنانی در تحولات بین‌المللی ندارند و در عین حال، چندان با مقدمات، مفروضات، سنت‌ها و تجربیات دولت‌های

ملی در غرب سهیم نیستند. (۷۱) براین اساس، طبیعی است با جریان غالب نظام جهانی موافق نباشند.

جمهوری اسلامی نیز براساس آموزه‌های اسلامی که الهام‌بخش انقلاب سال ۱۳۵۷ بود، به دنبال روالی عادلانه در جهان است:

«ما در سیاست خارجی خود حافظ ارزش‌های انسانی، حیثیت و اعتبار و منافع مستضعفین و مسلمین هستیم، و خود را موظف به دفاع از آنها می‌دانیم. مبارزه با استکبار جهانی، اسرائیل و تمامی متجاوزین به سرزمین‌های اسلامی، آفریقای جنوبی و کلیه متجاوزین به حقوق و حیثیت انسان‌ها و طرفداران تبعیض نژاد در جهان برای ما بعد اعتقادی و رسالت الهی دارد، نه این که جنبه‌های سیاسی و تاکتیکی به معنای رایج و متعارف داشته باشد؛ زیرا ما به عنوان یک مسلمان حافظ منافع و مدافع حیثیت و ارزش‌های انسانی هستیم» (۷۲)

براین اساس، مسئله این بود که با توجه به آرمان‌های اسلامی مؤثر در انقلاب اسلامی و شکل‌گیری آن در ایران، چگونه می‌توان این آرمان‌ها را جهانی نمود؟ در این زمینه، جمهوری اسلامی در عمل، با دو مسئله جدی مواجه شد. ابتدا اینکه، تحقق اهداف انقلاب اسلامی در ایران و صدور آن، با هم در تضام بودند. توجه به تحقق اهداف انقلاب اسلامی در داخل، نظام را از محیط بین‌المللی بازمی‌داشت، و در عین حال، بی‌توجهی به محیط داخلی، به ناکارآمدی حکومت اسلامی می‌انجامید (۷۳). دوم اینکه، صدور انقلاب و کمک به ملت‌ها، گروه‌ها و جنبش‌های آزادیبخش، در تقابل با اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر، همکاری با دولت‌ها به معنی پذیرش وضع موجود بود. جمهوری اسلامی نمی‌توانست با دولت‌ها وارد گفت‌وگوی انقلابی شود؛ زیرا این امر موقعیت داخلی کشورها را بی‌ثبات می‌کرد. در عین حال، دولت‌های منطقه‌ای و حتی غیرمتعهدا، شرایط موجود را غیر قابل تغییر می‌دانستند. از سوی دیگر، اگر ورای سر دولت‌ها به ملت‌ها و گروه‌ها توجه می‌شد، نگرانی‌های منطقه‌ای و جهانی عدیده‌ای پدید می‌آمد. به عبارت دیگر، معیارهای کنونی سیاسی و دیپلماتیک جهانی، اهداف صدور انقلاب را برآورده نمی‌ساخت. براین اساس،

رویکرد انقلابی، شیوه صدور انقلاب را «۱- استفاده از تجربیات و ارشاد و راهنمایی، ۲- تأمین امکانات مادی در داخل کشور و ۳- دفاع از آنها در مجامع بین‌المللی» (۷۴) می‌دانست و یا برای رابطه با کشورهای مختلف، معیارهای خاص و یکجانبه‌ای را مطرح می‌کرد. به عنوان نمونه، این معیارها در ارتباط با دولت‌ها در نظر گرفته شد: «۱- مواضع در قبال جمهوری اسلامی ایران، ۲- پایگاه مردمی، ۳- چگونگی ارتباط با استکبار جهانی و دشمنان جمهوری اسلامی ایران، ۴- جغرافیای سیاسی و ۵- نداشتن هدفهای استعماری و سلطه‌جویانه» (۷۵). بر همین روال، دسته‌بندی خاصی از دولت‌ها صورت گرفت:

«۱- دسته اول شامل دولت‌هایی هستند که براساس اصول اسلامی اداره می‌شوند و جمهوری اسلامی ایران، به نسبت پیوند همبستگی بیشتر خواهان «روابط برادرانه» با آنهاست؛ ۲- گروه دوم متشکل از کشورهای اسلامی است که حکومت اسلامی ندارند، اما حکومت‌های آنها از حمایت مردمی برخوردار بوده و «دولت‌های واقعاً ملی» هستند. روابط میان این دولت‌ها و جمهوری اسلامی «حسنة» خواهد بود و ایران تلاش می‌نماید روابط با این دولت‌ها را گسترش دهد و همراه با آنها در قبال مسایل و موضوع‌های سیاسی - بین‌المللی مواضع مشترک اتخاذ نماید؛ البته مشروط به آنکه جنبش‌های واقعی اسلامی در سرزمین آنها آزادانه فعالیت کنند و سرکوب نشوند و ۳- مقوله سوم به آن دسته از دولت‌هایی تعلق دارد که پایگاه ملی نداشته و بر مردم تحمیل شده‌اند، فرض بر این است که چنین حکومت‌هایی به نیروهای خارجی وابسته بوده و به منافع و علائق آنها خدمت می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران حمایت از هر «گروه اسلامی» مخالف با این حکومت‌ها را تعهد نموده و دولت‌های دسته اول و دوم را نیز به انجام این کار تشویق می‌نماید» (۷۶).

از آنجا که در این دسته‌بندی‌ها، جایگاه جمهوری اسلامی اهمیت قابل توجهی دارد، این رویکرد این شبهه را پدید آورد که جمهوری اسلامی در صدد حاکمیت منطقه‌ای و یا دست و پا کردن جایگاه مناسب برای خود است. «قصد جمهوری اسلامی این نیست که با نابودی

ابرقدرت‌ها و استکبار، خود جانشین آنها شده و به همان شیوه عمل نماید، بلکه در حقیقت مبارزه با استکبار جهانی یک مبارزه ارزشی و فرهنگی است و اختلاف بر سر احیا و تعالی و حاکمیت فضیلت‌های انسانی است» (۷۷). بر این اساس، جمهوری اسلامی بدون توجه به قواعد متعارف و محوریت‌بخشیدن به خود در روابط با کشورها، به نگاه توسعه‌طلبی دامن زد، در صورتی که ایران هیچ‌گاه توسعه‌طلبی سرزمینی نداشته و تنها در صدد تجدید نظر در وضعیت موجود در نظام بین‌الملل بوده است (۷۸). «جمهوری اسلامی در سیاست خارجی به یک وجب از خاک دیگران و به کوچکترین مقدار از ثروت مادی آنان چشم طمع ندارد، زیرا اگر چنین شود، خود به دلیل تعدی به حقوق دیگران، ظالم بوده و جزء مستکبرین خواهد بود» (۷۹).

همان طور که در بخش اول مقاله آمد، در دوره دوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی، هر دو وجه تحقق اهداف داخلی انقلاب اسلامی و صدور آن مد نظر بود و در نهایت، با توجه به دو مشکل اشاره‌شده در بالا، گرایش به سمت ایجاد حکومت نمونه موفق و برآمده از انقلاب شکل گرفت. بر این اساس، نکته مهم در این تغییر وضعیت این بود که نظام انقلابی، نباید بدون محاسبه و یکسره برای تغییر وضعیت اقدام نماید، بلکه باید، در سیاست خارجی، منافع و مصالح کشور مبدأ را نیز مد نظر قرار دهد. این همان اتفاقی بود که به عمل‌گرایی در اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. «با توجه به اهداف جهان‌شمولی که جمهوری اسلامی تعقیب می‌نماید، مسلماً منافع قدرت‌های بزرگ و مستکبر جهانی را به خطر می‌اندازد و طبیعی است این دولت‌ها ساکت نخواهند نشست و سعی خواهند کرد با به کار گرفتن کلیه ابزار اعمال زور و فشار و به طرق مختلف، دولت نوپای جمهوری اسلامی را به زانو در آورده و از تعقیب اهداف اعلام‌شده‌اش بازدارند... دولت جمهوری اسلامی برای مقابله با توطئه و فشارهای خارجی باید سعی نماید منابع قدرت ملی خود را در درجه اول برای دفاع از موجودیت نظام و پس از آن، در تعقیب اهداف بین‌المللی اعلام‌شده خود شناسایی و تقویت نماید» (۷۸).

اما آیا این عمل‌گرایی به این معنا بود که سیاست‌های دوره دوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی غیرمنطقی بوده است؟ یک تعبیر می‌تواند این باشد که این فرایندها در فضای حاکم بر شرایط انقلابی، امری طبیعی است و هر گروه و دسته‌ای در مقابل این جریان قرار گیرد، از

مسیر اصلی کنار زده خواهد شد. در عین حال، رویکرد دیگری هم وجود دارد که «صدور انقلاب» را امری منطقی در راستای «صدور بحران» داخلی می‌داند. به عبارت دیگر، سخن از صدور انقلاب، صرفاً تاکتیکی بود برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی در داخل. بنابراین، تغییر آن به حفظ نظام سیاسی جمهوری اسلامی، عمل‌گرایی محسوب نمی‌شود.

«هر گونه تقلیل و تخفیف‌گرایی در مواضع، سویه‌ها و اقدامات انقلابی بسترساز تهدیدی به نام «عبور از خود» و «براندازی خود» شده و نظام مستقر را در معرض بحران مشروعیت و مقبولیت و کارآمدی قرار می‌دهد. افزون بر این، اتخاذ چنین مواضعی، از یک سو، مجال تولید و بازتولید فناوری‌های انقلابی - ایدئولوژیک قدرت (میکروفیزیک قدرت) را در اختیار نظام‌های انقلابی قرار می‌دهد و از جانب دیگر، این امکان را فراهم می‌آورد که این نظام به گونه‌ای به امر «صدور بحران» نیز بپردازد و نارسایی‌ها و تلاطمات بعد از انقلاب را از سپهر اندیشه و احساس مردم خود دور کند. از این منظر، گفتمان بسط‌محور / صدورمحور نه تنها ممکن‌ترین بلکه عقلانی‌ترین گزینه بازیگران انقلابی (تأکید از من است) می‌نماید و در سیمای یک «فرصت بزرگ» و نه تنها به مثابه یک استراتژی «تهاجمی»، بلکه به عنوان یک استراتژی «تدافعی» قابلیت تحلیل و تبیین می‌یابد» (۸۱).

آنچه در نهایت، در این رویکرد اهمیت دارد، وجود دو برداشت از صدور انقلاب در حالت تهاجمی و در طرح الگوی نمونه داخلی برای صدور به کشورهای دیگر جهان، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است.

۲. رویکرد اسلامی

رویکرد اسلامی، نه تنها در تکوین انقلاب، بلکه در وجه انقلابی سیاست خارجی نیز تأثیر گذارده بود. بر این اساس، مسئله محوری این است که چگونه می‌توانیم ضمن حفظ موقعیت ملی، به وظایف و مسئولیت‌های فراملی و اسلامی نیز عمل نماییم؟ برای این منظور، متون مرتبط با این وجه در ابتدا سعی نمودند اصول سیاست خارجی دولت اسلامی را مشخص

نمایند. بر این اساس، سه دسته اصول سیاست خارجی استخراج شده است که تنها در چهار وجه با هم اشتراک دارند: نفی سبیل، تألیف قلوب، دعوت به مبارزه با ظلم و ستم و حمایت از مسلمانان.

جدول: اصول سیاست خارجی دولت اسلامی

قزوینی	حقیقت	نخعی
حفظ دارالاسلام	اصل دعوت	نفی سبیل
عزت، حفظ استقلال و نفی سبیل	اصل نفی سبیل	کسب و تدارک قدرت
مصلحت	جهاد	اخوت اسلامی و اصلاح ذات‌البین
برقراری رابطه	تولی و تبری	تألیف قلوب
دعوت	تالیف قلوب	دعوت
حمایت از حقوق مسلمان و مستضعفان جهان	عق و فک رقبه	یکپارچگی سیاسی دارالاسلام
تألیف قلوب	اصل احترام به عقود بین‌المللی	جهاد تدافعی
	مصونیت دیپلماتیک سفرا و نمایندگان سیاسی	وحدت بر مبنای توحید و همزیستی مسالمت‌آمیز با اهل کتاب
	استجاره و امان (پناهندگی سیاسی)	استتک‌بازدایی و حمایت از مستضعفین جهان، گسترش عدالت
	مبارزه با ظلم و ستم و حمایت از مظلومان و مستضعفان	تشکیل جامعه آرمانی، حکومت عدل واحد جهانی

جدا از این مسئله، چند نکته محوری در این اصول وجود دارد که نیازمند بررسی بیشتر است. ابتدا اینکه، تفاوت دارالاسلام / دارالاکفر و دارالاسلام / دارالحرب چندان روشن نیست (۸۲). این مسئله باعث شده است عده‌ای، دارالاسلام / دارالاکفر را مبنا قرار دهند و رویکرد اسلامی و نرم‌افزاری را مد نظر بگیرند و گروهی دیگر، متأثر از رویه‌های انقلابی، دارالاسلام / دارالحرب را مبنا قرار داده و تا الحاق بقیه جهان به دارالاسلام، از مبارزه و جهاد دست بر ندارند (۸۳). اگر مبنا دارالاسلام / دارالاکفر باشد، ارتباط با دارالاکفر، در جوهی، قابل قبول است. به بیان بهتر، امکان قرارداد، مراوده و همکاری با دارالاکفر، سرزمین‌های بی‌طرف

(دارالحیاد)، سرزمین‌هایی که با پیمان صلح از درگیری نظامی رهیده‌اند (دارالهدنه یا دارالعهد) و سرزمین‌هایی که با دارالاسلام معاهده «عدم اعتداء» یعنی ترک خصومت و دشمنی بسته‌اند (دارالموادعه)، وجود دارد (۸۴)، اما اگر این سرزمین‌ها را دارالحرب در نظر بگیریم، شاید امکان این نوع مرادفه، همکاری و قرارداد وجود نداشته نباشد.

موضوع دوم در اصول سیاست خارجی دولت اسلامی، این است که در اسلام، تابعیت مبتنی بر سرزمین نیست، بلکه براساس ایمان و عقیده است. «غیرمسلمان به طور کلی بیگانه و مسلمانان در هر کجای جهان که باشند، تبعه (به مفهوم امت واحد) محسوب می‌شوند» (۸۵). اگر این مبنا درست باشد، هر کجا مسلمانی است، وظیفه دولت اسلامی این است که به وضع آن رسیدگی نماید و اگر ظلمی بر آن شد، در صدد احقاق حق برآید. در عین حال، مبنای شکل‌گیری دارالاسلام، نه فرد مسلمان، بلکه حکومت اسلامی است. «دارالاسلام عبارت است از کلیه کشورهایی که در آنجا قوانین و مقررات اسلام اجرا می‌گردد و تحت نظام حکومتی اسلامی اداره می‌شوند ... ملاک اصلی وجود حکومت و نفوذ احکام آن خواهد بود» (۸۶). براین اساس، ملاک امت اسلامی می‌تواند احکام و ارزش‌های اسلامی (حفظ ارزش‌ها بر حفظ نظام ارجح است) (۸۷)، حضور فیزیکی مسلمانان و حکومت اسلامی باشد. هر کدام از این محورها مبنا باشد، نوع روابط خارجی دارالاسلام متفاوت خواهد بود. برای مثال، اگر مسلمانان در شرایط حکومت اسلامی نبودند، اما در آداب و رسوم خود آزادانه عمل نمودند، وضعیت شکل‌گیری دارالاسلام و یا امت واحده، متفاوت خواهد بود.

مسئله دیگر این است که حکومت‌های اسلامی، در شرایط کنونی، سرزمین‌هایی را در تصرف دارند. اگر اصل سرزمین نیست، چرا دفاع از سرزمین و جهاد اهمیت اساسی دارد و براساس نفی سبیل نباید کفار بر آن مسلط شوند؟ از سوی دیگر، حکومت‌های اسلامی در قبال یکدیگر باید چگونه عمل نمایند؟ در مواقع درگیری بین دو حکومت اسلامی، تکلیف چیست و مبنای حق و باطل چگونه تعیین می‌گردد؟ (جهاد با حکومت‌های اسلامی منحرف همانند جهاد با کفار واجب است) (۸۸). به عبارت دیگر، در اینجا باید از سیاست خارجی کشورهای اسلامی با دیگر کشورها صحبت کرد یا سیاست خارجی بین کشورهای اسلامی؟ این مسئله، در جریان جنگ ایران و عراق موضوع بسیار مهمی بود.

موضوع دیگر این است که حکومت اسلامی باید از فرد مسلمان در هر کجای عالم حمایت نماید؛ اما اگر مسلمانان یک منطقه این نیاز را احساس نکردند، آیا باز صلاح در این است که به تکلیف اقدام نماییم؟ به عبارت دیگر، آیا زمانی که حکومت اسلامی تشخیص داد ظلمی به مسلمانی روا می‌شود و خود مسلمان از آن آگاه نیست، بدون تمایل وی می‌تواند اقدام نماید؟ همچنین، در این شرایط می‌تواند جهاد ابتدایی داشته باشد؟ این مباحث و موضوعات، می‌تواند بیشتر از این به بحث گرفته شود، ولی نکته مهم این است که متون مرتبط با این موضوع، چه راهکارهایی را در قبال دوگانگی امت‌گرایی و ملت - دولت برقرار کرده‌اند؟ در این متون سه نظر مطرح شده است:

یک. نظر نخست، ضمن اینکه نگرش ملی را قابل قبول نمی‌داند، (نگرش ملی ولو آنکه از سوی کسانی ارایه شود که مسلمان و حتی به شدت هوادار اسلامی بودن سیاست خارجی نیز هستند، دیر یا زود، آگاهانه یا ناخودآگاهانه به نتیجه‌ای می‌رسد که اسلام را دردسرافزین و مخل و متعارض و متناقض با واقعیات جاری می‌بینند و محترمانه عذرش را می‌خواهد) (۸۹) و حتی نظریه ام‌القرای اسلامی - که در ادامه خواهد آمد - را قبول ندارد؛ چون ملی‌گرایی را بر اسلام‌گرایی اولویت می‌دهد، (ترس از اینکه حکومتی که مدعی ام‌القرایی است، به جای آنکه پیشتاز و قربانی‌دهنده برای اسلام باشد، خود را نورچشمی اسلام تصور کند و اسلام را خرج خویش نماید) (۹۰)، در نهایت و از سر ضرورت، برخی الزامات سیاسی خارجی را می‌پذیرد؛ از جمله اینکه:

«۱- تقسیم‌بندی واحدهای سیاسی، امروز در جهان پذیرش قطعی یافته است و «تکروی» حداقل در شرایط کنونی میسر نیست، ۲- توجه به سرزمین و حساسیت نسبت به مرزها و حفظ آنها خود مانعی است برای جلوگیری از نفوذ قدرت‌های امپریالیستی و تجاوزگر که حکومت‌های مستقل و طبعاً هرگونه حکومت اسلامی را نیز نشانه رفته‌اند. ۳- جمهوری اسلامی ایران و هرگونه حکومت اسلامی برای تثبیت حکومت اسلام و تقویت و ماندگارشدن انقلاب به سرزمین و پایگاه و مکان استقرار امن نیاز دارد. ۴- چارچوب ایران اسلامی خود نقطه عزیمتی است برای تشکیل میهن جهانی اسلام و تقویت و

حفظ آن به عنوان مقدمه‌ای بر تشکیل قطب قدرتمند جهانی اسلامی و ساختن «امت واحده» هم که باشد، الزامی و ضروری است. ۵- امروزه مبارزه با ناسیونالیسم به معنای یک ایدئولوژی که ملیت را اصالت داده و آن را بر حق و عدالت تقدم می‌دهد، نمی‌تواند بدون اقبال و توجه و جایگزینی نوع دیگر از تعلقات وطنی صورت بگیرد... بنابراین لااقل تا زمان شکل‌گیری وضع جدیدی که نه بر مبنای ملیت، بلکه براساس عقیده دینی و اسلامی شکل گرفته باشد، حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی برای بقا و هضم‌نشدن در ملیت‌های دیگر و کسب توانایی‌های لازم برای ایجاد نظامی جدید که بر مبنایی غیر از نظام ملت - کشور کنونی باشد، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود» (۹۱).

دو. نظریه دوم، ضمن طرح برخی اشکالات در مبانی فقهی، قدر متیقن مسئولیت‌های فراملی را «رفع نیازهای فرهنگی و اقتصادی مسلمانان و مستضعفین پس از رفع نیاز داخلی می‌داند» (۹۲) و سعی دارد تزاخم میان ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی را برطرف نماید. براین اساس، ضمن طرح دو اطلاق و تفسیر بر مسئولیت‌های فراملی «۱- فراهم نمودن مقدمات مسئولیت‌های فراملی ۲- مسؤولیت‌های فراملی و درخواست طرف مقابل» (۹۳)، حوزه فقه و حوزه تصمیم‌گیری را متفاوت می‌داند. «فقه در ارایه احکام منصوصه و چهارچوب نظری شرع ما را یاری می‌دهد، همان گونه که مباحث کارشناسی تخصصی می‌تواند به ما در تضمین احکام غیر منصوصه، اجرای آنها و تشخیص اهم و مهم و موارد ضروری و مصلحت کمک کند» (۹۴). در عین حال، مشکل نظریه اول همچنان پابرجاست که در این شیوه، چگونه می‌توان اطمینان یافت در تصمیم‌گیری‌ها، درک درست از احکام منصوصه و نحوه اعمال آن انجام پذیرفته است؟ نتیجه‌گیری‌های این اندیشمندان، قابل توجه است:

«۱- دولت اسلامی با سیاستی مبتنی بر «عقلانیت» می‌تواند نقشی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌المللی داشته باشد. ۲- تصمیم‌گیرندگان دولت اسلامی باید تکلیف خود را با حقوق بشر و حقوق بین‌المللی روشن نمایند. ۳- اگر ابهامات نظری سیاست خارجی دولت اسلامی رفع شود، بخشی از

تناقضات در بعد عمل منتفی خواهد شد ... ۴- دولت اسلامی هر حکم اولی و شرعی را نمی‌تواند اجرا کند» (۹۵).

سه. نظریه سوم، به واسطه مشکلات ناشی از اتخاذ رویکرد اسلامی در سیاست خارجی، پدید آمد و به حفظ ام‌القرای اسلامی گرایش یافت. این نظریه، معتقد است «۱- مطابق دیدگاه حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف)، وظیفه اصلی هر فرد مسلمان در درجه اول حفظ ایران اسلامی است، ایرانی که بدون هیچ تردید ام‌القرای جهان اسلام است» (۹۶). «۲- حکومت ما، حکومت اسلامی است؛ زیرا در رأس امور ولی فقیه است، احکام اسلامی در کشور برقرار است، ما خود را مسئول رفع مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همه مردم مسلمان و جهان نمی‌دانیم، بلکه برادری خوش‌قلب و مهربان و دلسوز هستیم که حتی المقدور مساعدت می‌کنیم» (۹۷). «۳- کشوری ام‌القرای جهان اسلام می‌شود که دارای رهبری گردد که در حقیقت لایق رهبری کل امت باشد. ملاحظه می‌نمایید که برای ام‌القرا شدن موقعیت استراتژیک، جمعیت، نژاد و امثال اینها مطرح نیست، بلکه ملاک در ولایت است» (۹۸). «۴- اگر بین مصالح حکومت ام‌القرا و ولایت جهان اسلام، تعارض دیده شد، کدام را باید فدای کدامیک نمود؟ تئوری ام‌القرا در حقیقت برای پاسخ عملی بدین سوال عرضه شده است: همواره مصالح امت اولویت دارد، مگر هستی ام‌القرا که حفظ آن بر همه امت (و نه تنها ام‌القرا) واجب است» (۹۹). بر این اساس، به نظر می‌رسد در نهایت، گرایش از اسلام‌گرایی به ملی‌گرایی، چه از سر ضرورت، چه به سبب عدم بروز تزاخم در بسیاری از موارد و چه واقع‌گرایی محض، نشان از این دارد که آرمان‌گرایی، رو به سوی واقع‌گرایی دارد. «هرگاه مبانی تئوریک در بوته عمل به آزمایش گذاشته شود، گرایش به واقع‌گرایی شدت می‌گیرد. عملی شدن هر چه بیشتر مبانی نظری با گرایش به واقع‌گرایی نسبتی مستقیم دارد. فقه اهل سنت، قرن‌ها قبل از فقه شیعه به واقع‌گرایی و اصل مصلحت تن داد» (۱۰۰).

۳. رویکرد ملی‌گرایانه

شاید به نظر آید رویکرد ملی‌گرایانه، از این‌رو در سومین وجه بررسی می‌شود که نتایج عملی دو رویکرد قبلی چندان نتیجه‌بخش نبوده است. واقعیت این است که شکل‌گیری و

تقویت این رویکرد، چنین بوده است. مادام که زمینه‌های تحول در دو رویکرد پیشین فراهم نشد، رویکرد ملی‌گرایانه مجال و زمینه بروز نداشت.

در این وجه، همانند وجوه پیشین که جایگاه ایران به نوعی مد نظر بوده است، ایران‌گرایی از محوریت جدی برخوردار است. در اینجا، سعی بر این است که ایران جدا از قالب‌های پیشین و تصور امپراتوری ایران به عنوان ملت - کشور با قدرت میان‌پایه و منطقه‌ای مد نظر قرار گیرد. در عین حال، برخی از مباحث فرهنگی ناشی از رویکرد ایران‌گرایی در سیاست خارجی ما نفوذ داشته است. «جای تعجب نیست که نگاه ایران به جهان عمیقاً ایران‌مدار است و در این دیدگاه، چنان تعصبی وجود دارد که همیشه برای بیگانگان قابل درک نیست». ویژگی مهم این ایران‌گرایی در تاریخ کشور ما، به تعبیر فولر نوعی «شیزوفرنی عمیق» است:

«که از یک طرف محصول احساسی ذاتی ناشی از فرهنگ غنی و امپراتوری باشکوه گذشته و از طرف دیگر، احساس خرده‌گیری ناشی از زیردستی و حتی فقدان امنیت ملی ناشی از شکست‌های خفت‌آور و سلطه بیگانگان ... است» (۱۰۱).

به عبارت دیگر، ایرانیان در شرایط فراخی، به شدت آرمان‌گرا و خواستار ایفای نقش به عنوان بازیگر جهانی هستند و در شرایط سختی، به شدت واقع‌گرا می‌شوند. این مسئله، در شرایط سختی، به حدی است که زمینه شکل‌گیری انگاره توطئه بسیار جدی می‌نماید. «آگاهی بر وجود نیروهای دشمن و قدرت اعمال نفوذ آنها، همراه با نوعی احساس ناتوانی در برخورد با این تهدید، باعث شده است که نوعی عقیده جدی به وجود توطئه شکل بگیرد» (۱۰۲).

حال که در شرایط ملت - دولت به سر می‌بریم، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان در عین حال که دولت ملی هستیم، اهداف، آرمان‌ها و خاطره‌های ازلی خود را نیز پاس داریم؟ به عبارت دیگر، ضمن پذیرش قواعد دولت ملی، امکان عملی پی‌گیری آرمان‌ها به گونه‌ای مناسب پدید آید و چارچوب ملی تحت تأثیر قرار نگیرد و در عین حال، به آرمان‌های خود نیز بی‌اعتقاد نشویم؟ از این منظر، رویکرد ملی‌گرایانه معتقد است در عصر دولت‌های ملی، اولویت با اقتصاد است و براساس این اولویت، اهداف کلان جمهوری اسلامی ابتدا «رشد و توسعه اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است و پس از آن دفاع از

مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش و تعارض با اسرائیل و غرب (به خصوص آمریکا) و در نهایت، استقرار یک جامعه اسلامی براساس مبانی شیعی» (۱۰۳). کشورهای اسلامی هم‌تراز از نظر قدرت با ایران، همچون مالزی، ترکیه، عراق، مصر، عربستان سعودی، الجزایر و اندونزی نیز اولویت را به اقتصاد داده‌اند. در عوض، اهداف جمهوری اسلامی «ریشه در جهانشمولی و فلسفی و جهانی و کلان و فراگیر و ابدی‌بودن اعتقادات اسلام دارد، اما مشکل اینجاست که مقدرات ایران پاسخگوی اهداف جمهوری اسلامی نیست» (۱۰۴). جدا از این مشکل، مسئله این است که کشورهای مسلمان در دنیای اسلام با رویکردهای جمهوری اسلامی در مورد غرب موافق نیستند. «جمهوری اسلامی نگاهی مبارزه‌جویانه به غرب دارد، در حالی که تندروترین مسلمان اهل تسنن صرفاً به سیاست‌های غربی اعتراض دارند و معتقدند باید رفتار آمریکا و غرب را تغییر داد و اروپا را نسبت به افکار دینی و شریعت اسلام آگاه نمود» (۱۰۵). بر این اساس، حمایت از اهداف دوم، یعنی جنبش‌های اسلامی آزادی‌بخش، در مقدرات ایران نیست. ایران تنها در هدف سوم که ایجاد کشور نمونه شیعی در منطقه است می‌تواند اهداف خود را دنبال نماید (۱۰۶). در عین حال، جمهوری اسلامی، برای اینکه بتواند به آرمان‌های خود دست یابد، نیازمند «حجم همسو» از اهداف در دنیای اسلام می‌باشد. «اگر مسلمان نوعی برنامه‌ریزی را برای قرن آینده نمایند و اجماعی میان آنها برای حصول به استقلال و شوکت دینی به وجود آید، طبیعتاً این کار عملی است» (۱۰۷). بنابراین، جمهوری اسلامی ابتدا به استقلال، تمامیت ارضی و اقتصاد خود بپردازد و سپس سعی نماید سیاست خارجی خود را همسو با جهان اسلام نماید و در نهایت، زمینه طرح الگوی اسلامی نمونه را در داخل کشور برای عرضه به دنیای اسلام فراهم سازد که به نظر می‌رسد، فرایندی طولانی‌مدت خواهد بود. در عین حال، پرسش این است که آیا، برای این کار، ضرورتاً باید نوعی بازخوانی (نه بازنگری) از قانون اساسی صورت گیرد؟ پاسخ این نظریه مثبت است. «تا زمانی که تناقضات حقوقی مربوط به سیاست خارجی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در ارتباط با چگونگی حلقه‌های وصل میان ابعاد ایدئولوژیک و ابعاد فراملی حل و فصل نشوند، طراحی نظری و کاربردی استراتژی ملی و ایجاد ترکیب‌های فراملی امکان‌پذیر نخواهد بود» (۱۰۸).

بنابراین، رویکرد ملی‌گرایانه، میزان و نحوه پی‌گیری اهداف و آرمان‌ها را مشخص می‌سازد و تجربه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نشان می‌دهد به جای واگشت‌های شدید از آرمان‌ها و طرح نظریه‌های کاملاً واقع‌گرایانه (نظیر نظریه ام‌القرآ)، ضروری است با درایت و عقلانیت عمل نموده و با درک شرایط کنونی، با نگاه تدریجی به دنبال اهداف باشیم؛ زیرا بدون در نظر گرفتن واقعیت‌ها، شرایط کنونی ما نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

آنچه تا کنون آورده شد، در راستای فرضیه مقاله بود و سعی شد اثبات گردد رویکردهای سه‌گانه انقلابی، اسلامی و ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مؤثر بوده است. آنچه در تکمیل این فرضیه ضروری است، تأکید بر این نکته است که رویکردهای سه‌گانه، یکدیگر را کامل نموده و بر همدیگر تأثیر و تأثر داشته‌اند. رویکرد انقلابی، تحت تأثیر آرمان‌های اسلامی بود و آرمان‌های اسلامی با تفسیری انقلابی عرضه شد و در هر دوی آنها، نوعی ایران‌محوری وجود داشت. ایران‌محوری در رویکرد ملی‌گرایانه نیز وجود دارد، ولی برخلاف دو رویکرد دیگر، نه تنها به صراحت به آن اشاره شده است، بلکه سعی دارد آن را با شرایط کنونی دولت‌های ملی همگون و به هنگام سازد. طبیعی است هر کشوری از قدرت و توان بیشتری برخوردار باشد، می‌تواند آرمان‌ها و اهداف بیشتری را دنبال نماید. قدرت و توان، مجوز مناسبی برای عملیاتی‌شدن آرمان‌ها و اهداف است.

حال آیا می‌توان از این موضوع فراتر رفت و رویه‌ای برای تلفیق سه رویکرد اسلامی، انقلابی و ملی‌گرایانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی فراهم ساخت؟ بخش سوم مقاله، سعی دارد با استفاده از نظریات گذشته، چارچوبی نظری برای جمهوری اسلامی در گذر از تناقضات عرضه نماید.

ج. سیاست‌گذاری خارجی: گذر از تناقضات

آنچه از متون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان استنباط کرد، به قرار زیر است:

- هر سه رویکرد انقلابی، اسلامی و ملی‌گرایایی، گرایش‌های فراملی دارند، اما هیچ‌گاه توسعه‌طلبی سرزمینی را مطرح نکرده‌اند، بلکه بر بهبود وضعیت و موقعیت تأکید

داشته‌اند (۱۰۶). اسلام‌گرایی، حتی کمتر از ملی‌گرایی عامل اختلاف ایران با همسایگانش بود (۱۰۷).

- نکته دوم اینکه، سیاست خارجی همیشه تداوم سیاست داخلی کشور است، اما این تداوم نباید به شکل خام و یکسو باشد. عرصه خارجی، عرصه‌ای است که در اختیار ما نیست، پس باید ضمن شناخت قواعد بازی، یا با آنها تبادل داشته باشیم، یا با افزایش توان‌مندی خود، آنها را تحت تأثیر قرار دهیم. برخی مواقع، موضع‌گیری‌های خارجی ما مفهومی مناسب برای خارجیان ندارد. برای مثال، گرفتن ملوانان انگلیسی در فروردین ماه ۱۳۸۶، به جرم تجاوز به آب‌های ایران و آزادی‌های همراه با هدیه آنها، بدفهمی‌های زیادی را در عرصه بین‌المللی پدید می‌آورد. بسیاری عرصه سیاست خارجی را حاصل فعل و انفعالات عرصه داخلی می‌دانند و کانون‌های قدرت، عرصه سیاست خارجی را محملی برای از دور خارج کردن رقیب خود می‌پندارند. زمانی این عرصه با رقابت ابرقدرت‌ها و کسب حمایت آنها، رقابتی داخلی را کنترل می‌کرد، حتی به قیمت تصویب قانون کاپیتولاسیون در ایران و موقعی دیگر با پرهیز و دوری از هرگونه ارتباط با ابرقدرت‌ها در راستای منافع ملی. بر این اساس، سیاست خارجی ایران همیشه نسبت به ابرقدرت‌ها مبتنی بر توهم بوده است نه واقعیت (۱۰۸). مصدق به همان نسبت که به انگلیس بدبین بود، به آمریکا خوشبین می‌نمود. شاه مخلوع نیز مقصر سرنگونی خود را آمریکا می‌دانست.

- سیاست خارجی جمهوری اسلامی با سه معمای بزرگ مواجه است: نیاز به کمک خارجی در عین تمایل به استقلال، منابع اندک در عین اهداف عالی و امنیتی‌بودن در عین تمایل به توسعه و پیشرفت (۱۰۹). آیا گذر از این تناقضات ممکن است؟

- سیاست خارجی جمهوری اسلامی، سیاستی دوگانه است. هم دولت‌ها و هم جنبش‌ها، هر دو را مد نظر قرار می‌دهد (۱۱۰). هم حقوق بشر را قبول دارد و هم آن را واجد اشکال اساسی می‌داند. هم عضو سازمان ملل متحد هستیم و هم آن را تابع ابرقدرت‌ها اعلام می‌کنیم. - دوره‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی به صورت روندی خطی دیده نمی‌شود. برای مثال، عده‌ای سیاست خارجی دوره هاشمی را دوری از آرمان‌های انقلاب و گروهی دیگر حفظ ام‌القرای اسلامی می‌دانند. جمعی، سیاست دوره سید محمد خاتمی را با دوره گورباچف

در شوروی مقایسه نموده و مجموعه‌ای دیگر، آن را بهترین سیاست خارجی پس از انقلاب می‌دانند که در آن، عرصه بین‌المللی توسط یک روحانی به عنوان رئیس‌جمهور ایران اسلامی تحت تأثیر قرار گرفت. این امر باعث می‌شود در آینده، از تجربیات گذشته استفاده نکنیم. بر همین اساس است که به تعبیر رضائی، «سرشت سیاست خارجی ایران انقلابی، نه خطی، نه دیالکتیکی، بلکه رنگارنگ است» (۱۱۱).

- تجربه سه دهه اخیر، نشان می‌دهد در حالی که در مواضع سیاست خارجی خود بسیار آرمان‌گرا هستیم، بیشتر واقع‌گرایانه عمل کرده‌ایم. «ایران پس از انقلاب، در کنار داشتن آرمان‌های خاص خود در سیاست خارجی به عنوان یک ملت - دولت، در موارد متعددی واقع‌گرایانه عمل کرده است. بقای کشور و نظام در هسته اصلی تفکر و عمل سیاست خارجی ایران برجستگی خاص دارد» (۱۱۲).

در مجموع، عده‌ای این موضوعات را نشانه سیاست دوگانه ایران می‌دانند که به طور غیرمنطقی طراحی و اجرا می‌شود. گروهی دیگر، این سیاست دوگانه را امکانی برای بازنگری ایران در شرایط متغیر و نوعی زیرکی آن در شرایط نابرابر می‌دانند. «سیاست‌های متغیر و رویاروی در حوزه سیاست خارجی ایران، به نظر غیرمنطقی می‌آید. اما بر عکس، بازتابی از این واقعیت است که این کشور قدیمی و سنتی در پی یافتن نقش جدیدی در امور بین‌المللی است. از سوی دیگر، این سیاست‌های متغیر، همچنین بازتابی از اشتیاق رهبران ایران برای تثبیت دیدگاه‌های خود، حمایت از حاکمیت و استقلال ایرانی و حفظ میراث دینی است. با توجه به ضعف نسبی ایران در رویارویی با قدرت‌های جهانی، رهبران ایران به طور قابل توجهی از خود زیرکی نشان داده‌اند؛ به طوری که توانسته‌اند ضمن بازی کردن با یک قدرت خارجی، مواضع منعطفی را از یک قدرت به قدرتی دیگر نمایش دهند. آنها از این راه وارد ائتلاف‌های جهانی شده و منافع خود را در سطح منطقه یا جهان حفظ کرده‌اند.» (۱۱۳) در عین حال، گویا این مسئله همیشه قرین موفقیت نبود:

«اسلوب افراط، به لحاظ تاریخی به عرصه سیاست خارجی نیز سرایت کرده و در قالب نوعی گرایش ایرانی برای پیشی گرفتن بر امکانات عملی تجلی یافته است، فراهم آوردن این امکان که بلندپروازی، شعار و هدف‌های افراطی

بر ظرفیت‌ها و وسایل پیشی بگیرد، غالباً به یک فاجعه ملی انجامیده است» (۱۱۴).

برخلاف این دو دیدگاه، باور ما بر این است که سیاست خارجی ایران همیشه تابعی از دو نکته اساسی بوده است. یکی فقدان باور علمی در سیاست‌گذاری و دوم، بی‌توجهی به الزامات سیاست‌گذاری خارجی - یعنی نسبت بین مقدرات و اهداف. سیاست خارجی پنجره‌ای است که از طریق آن، هر واحد سیاسی، آرمان‌ها، ارزش‌ها و منافع خود را در ارتباط با بازیگران مختلف در محیط پیرامون و با توجه به موقعیت‌های متعدد پی‌گیری می‌نماید. هر کشوری، برای رسیدن به آرمان‌ها، اهداف و ارزش‌های موردنظر خود، نیازمند طراحی و برنامه‌ریزی است. دو نکته کلیدی در هر سیاست‌گذاری اهمیت بسیار دارد. ابتدا اینکه، داشتن برنامه نشان‌دهنده تمایلاتی است که مردم و نخبگان کشور دارند و می‌خواهند به آن دست یابند. براین اساس، گرچه نمی‌توان در عمل و محیط عملیاتی، به تمامی اهداف رسید، اما این امر به معنی عدم لزوم برنامه‌ریزی و طراحی نیست. در مقابل، با برنامه‌ریزی می‌توان تا حد زیادی خواست‌ها را به نتایج نزدیک و نزدیک‌تر کرد. به عبارت دیگر، باید در نظر داشت که صددرصد نمی‌توان به اهداف سیاست‌گذاری دست یافت؛ زیرا این امر از حوزه شناختی و پیرامونی انسان خارج است. دوم اینکه، در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، ارزش‌ها و آرمان‌ها باید عملیاتی و مبتنی بر واقعیات طراحی شوند و در این صورت، شاید هیچ نیازی به تغییر در قانون اساسی جمهوری اسلامی نباشد. دستیابی به تمام ارزش‌ها، به طور هم‌زمان مقدور نیست و از این‌رو، نیازمند اولویت‌بندی و یا تفسیر شیوه‌هاست. توجه به واقعیات نه تنها در طراحی، بلکه در ارزیابی فرایند سیاست‌گذاری اهمیت فراوانی دارد. حاصل جمع این دو نکته کلیدی، این است که در مباحث سیاست‌گذاری نباید انتظار تحقق کامل ارزش‌ها را داشت. همچنین، نباید آرمان‌های دست‌نیافتنی را مد نظر قرار داد. این تذکر از آن روی در اینجا مطرح شده است که فرهنگ سیاسی ما همواره قطبی بوده است؛ یعنی هم به شدت آرمانی است و هم به شدت مقهور شکست‌ها و ناامیدی‌هاست. این در حالی است که کامیابی و ناکامی‌ها موقتی هستند.

بر این اساس، در سیاست‌گذاری خارجی، اصل این است که برای رسیدن به اهداف چه مسایلی باید برطرف گردد؟ حل این مسایل باید ما را به اهداف سند چشم‌انداز نزدیک نماید. برای این کار، دو نکته اساسی در سیاست خارجی اهمیت دارد، ابتدا باید به «اصل بنیادین سیاست خارجی» به تعبیر والتر لیبمن توجه بایسته شود که «یک دولتمرد باید بین اهداف و ابزارهایش توازن برقرار نماید. اگر این کار را انجام ندهد، وارد مسیری خواهد شد که به فاجعه منتهی می‌شود» (۱۱۵) دوم، آرمان‌ها با واقعیت‌ها تناسب یابد. به تعبیر ویلیام گراهام سامنر:

«آرمان به معنی وضعیت بهتر یا بالاتر از وضعیت موجود است. ولی بسیاری از افراد ناآگاهانه آرمان را به عنوان وضعیت موجود تلقی می‌کنند و به این ترتیب، آرمان پایه تفکراتی می‌شود که ریشه‌ای ندارد... کلاً کاربرد روش تفکر انتزاعی در مورد موضوعات سیاسی نادرست است اما به علت سادگی‌اش رواج دارد. تصور یک جهان جدید آسانتر از یادگیری شناخت جهان موجود است. اندیشیدن براساس چند فرضیه وسیع، آسان‌تر از مطالعه تاریخ دولتها و نهادهاست، پذیرش یک جزم آسانتر از تحلیل آن جزم به منظور بررسی صحت و سقم آن است. این تفکر انتزاعی به اغتشاش فکری، پذیرش کلمات قصار، توضیح واضحات و مشاجرات بیشتر منجر می‌شود. اما در تأمین سعادت ملت‌ها از این راه توفیقی به دست نمی‌آید» (۱۱۶).

در شرایط کنونی، ایران با چند مانع جدی مواجه است. اولین مانع، عدم توجه کافی سیاست‌گذاران خارجی به عواملی محیطی مؤثر بر رفتار کشورهاست. سیاست خارجی دارای قوانین عینی، کسب منافع در چارچوب قدرت و رفتار مبتنی بر شناخت واقعیت‌هاست. این واقعیات عبارتند از مقررات بین‌المللی، شرایط جغرافیایی، ارگانها و نهادهای بین‌المللی، اختلاف منافع، سطح فناوری و وابستگی متقابل.

دومین مانع، به برداشت و محیط ذهنی بازیگران و تصمیم‌گیرندگان باز می‌گردد. تصمیم‌گیرندگان همواره در محیط ارزشی تصمیم می‌گیرند، اما محیط عملیاتی فاصله زیادی با این فضای ذهنی دارد. سیاست‌گذاران، همیشه دوست دارند اولویت‌های خود را در بیرون

اعمال نمایند، اما محیط بیرونی به خواست ما سامان نمی‌یابد. ما تنها می‌توانیم با این محیط تعامل کنیم. تغییر جدی آن حتی برای کشورهای بزرگ غیرممکن است؛ چه این فرایندی طولانی و بسیار پیچیده می‌باشد. پیش‌بینی شکست نظامی آمریکا در عراق، در سال ۲۰۰۳، نشان از خواست قلبی ماست، ولی تصرف ۲۱ روزه عراق توسط آمریکا فضای متفاوت عملیاتی را نشان می‌دهد.

سومین مانع، به اختلاف منافع بازیگران منطقه‌ای بازمی‌گردد. اختلاف منافع کشورها در محیط منطقه‌ای، با توجه به مقتضیات و شرایط متفاوت آنها امری طبیعی است. مهم حل مناسب و مدیریت آن است. کشوری همانند ایران نمی‌تواند برای همیشه کشوری خواهان تغییر وضع موجود باشد. تداوم این وضعیت، نشان‌دهنده وجود اختلاف جدی و یا هویتی بین نظام کنونی و باورهای موجود در منطقه است.

چهارمین عامل که شاید مهمترین عامل است، اینکه کسب هژمون منطقه‌ای در سال ۱۴۰۴، نیازمند حمایت یک قدرت برتر جهانی و فرمانطقه‌ای است. حداقل اینکه قدرت‌های بین‌المللی، نباید قدرتیابی این هژمون منطقه‌ای را مغایر با منافع خود ببینند.

براین اساس، هدف در سیاست‌گذاری خارجی، ضمن پی‌گیری اهداف و آرمان‌ها، درجه‌بندی و پیشبرد آن در فرایند بلندمدت است. این روند، ضمن اینکه موجب سردرگمی میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی نمی‌شود، نشانه تداوم آرمان‌ها و اهداف سیاست خارجی به شکل منطقی است. این مسئله نیازمند پشتکار، ثبات قدم و اجماع عمل در ساخت سیاست‌گذاری خارجی می‌باشد. این کاری است که تجربه سه دهه انقلاب پشتوانه آن است.

نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر، بازبینی دو مفهوم کلیدی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود. واقع‌گرایی عموماً ریشه در اندیشه‌های ملی‌گرایانه و آرمان‌گرایی، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، منشأ انقلابی-اسلامی دارد. این بازبینی، براساس متون موجود در این زمینه، مد نظر بوده است. برای نشان‌دادن و تأیید فرضیه مقاله، سعی شد با ارجاعات فراوان و طولانی، نظر صاحب‌نظران بهتر منتقل شود. این بررسی نشان می‌دهد

مهمترین بحران نظری و عملی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی، تقابل واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی یا به تعبیر یکی از نویسندگان، «برزخ آرمان‌گرایی و واقعیت جهانی» (۱۱۷) بوده و در عین حال، سعی شده است یکی بدون دیگری مد نظر قرار نگیرد. چه هر دو رویکرد، از ویژگی‌های مهمی برخوردارند. آرمان‌گرایی به دنبال «مفهوم پیشرفت به عنوان فرایند ناگزیر و جهت‌دهنده تاریخ» (۱۱۸) است و بدون این نگاه، دورنمای بشریت تیره و تار می‌نماید. در مقابل، ایراد واقع‌گرایان به آرمان‌گرایان، نادیده‌گرفتن مفهوم و «مسئله قدرت» می‌باشد (۱۱۹) که می‌تواند آرمان‌ها را به پیش ببرد. مطالعه روال مناسب طراحی سیاست خارجی به ما کمک خواهد کرد، در صحنه عمل، با مشکلات کمتری مواجه باشیم. مشکلاتی که در سه دهه قبل بسیار آزردهنده و در مواقعی، ناامیدکننده بود. به تعبیر یکی از پژوهش‌گران، «مشکل سیاست خارجی ایران، عدم ارتباط و هماهنگی بین پژوهش‌ها و عملکردها» است (۱۲۰). بر همین اساس، در بخش سوم مقاله تأکید شد که باید ضمن توجه به متغیرهای آرمان‌گرایانه، با واقع‌بینی، طراحی و برنامه‌ریزی سیاست خارجی در دستور کار قرار گیرد. این به معنی بی‌توجهی به آرمان‌گرایی نیست و در عین حال، مانع از ناامیدی و واگشت‌های جدی از آرمان‌ها در شرایط سختی می‌شود. به جای آن، استواربودن و تداوم گرایش‌های آرمانی در شرایط عقلانی، کلید راهنماست. این امری است که می‌تواند روشنگر مسیر ما چه در سیاست داخلی و چه خارجی باشد.

یادداشت‌ها

۱. شیرین هانتر، «مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران»، *ایران‌نامه*، شماره ۲۶، ۱۳۷۶، ص ۷۰۳.
۲. محمدرضا تاجیک، *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران: رهیافت‌ها و راهبردها*، تهران، فرهنگ گفتمان، ۷۰.
۳. انوشیروان احتشامی، *سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی*، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۸.
۴. علیرضا ازغندی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، قومس، ۱۳۸۱، ص ۱۰.
۵. احمد بخشایشی اردستانی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، آوای نور، ۱۳۷۵، صص ۴-۷۳.
6. R.K. Ramazani, "Irans Export of the Revolution: Politics, Ends, and Means, in John Esposito(ed.) *The Iranian Revolution: It's Global Impact*, Maimi, Florida International University Press, 1990, p.45.
۷. محسن میلانی، «سیاست خارجی ایران در صحنه جهانی»، ترجمه نوذر شفیعی، *راهبرد*، شماره ۳۱، ۱۳۸۳، ص ۱۸۸.
۸. نورمحمد نورورزی، «تحول گفتمانی سیاسی و پویایی در الگوی کنش سیاست خارجی ایران»، *راهبرد*، پیشین، ص ۲۰۲.
۹. هومن صدری، «جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران: ۱۹۹۷ - ۱۹۷۵»، ترجمه حسین علی‌پور، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شمار دوم، شماره مسلسل ۱۶، تابستان ۱۳۸۱، ۴۴۶.
۱۰. سید جلال دهقانی فیروزآبادی، *تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، روزنامه ایران، مؤسسه انتشاراتی، ۱۳۸۴، ص ۵۶.
۱۱. ازغندی، پیشین، صص ۱۱-۱۰.
۱۲. محمدرضا تاجیک، *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، تهران، گفتمان، ۱۳۸۳، ص ۶۸.
۱۳. همان، صص ۳-۶۲.
- منوچهر محمدی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل*، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷، صص ۵-۱۰۴.
- دهقانی فیروزآبادی، پیشین، ص ۵۶.

بیژن ایزدی، *درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷، صص ۳-۶۲.

۱۴. نروزی، پیشین، ص ۲۰۵.

۱۵. احتشامی، پیشین، ص ۹۷.

۱۶. صدری، پیشین، ص ۴۴۴.

- *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، صص ۷۰-۶۹.

۱۷. سید حسین ولی پور زرومی، *گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۳-۸۱.

۱۸. امیرمحمد حاجی یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱ - ۱۹۹۱)*، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۸۴، ص ۶۸.

۱۹. *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، ص ۷۰.

۲۰. احتشامی، پیشین، صص ۹-۹۸.

۲۱. ازغندی، پیشین، صص ۲۰-۱۰.

۲۲. بخشایشی، پیشین، صص ۴-۷۳.

۲۳. مقصود رنجبر، *ملاحظات امنیتی خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۶-۱۲۵.

24. Ramazani, op.cit, p. 45.

۲۵. میلانی، پیشین، ص ۱۸۸.

۲۶. نروزی، پیشین، ص ۲۰۲.

27. Ramazani, "Reflections on Iran's Foreign Policy: Defining the National Interest", in John Esposito (ed.) *The Iranian Revolution: It's Global Impact*, Maimi, Florida International University Press, 2001, pp.28-212

۲۸. صدری، پیشین، صص ۷-۴۴۶.

۲۹. دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۱۵۰-۵۶.

۳۰. نروزی، پیشین، ص ۲۰۶.

۳۱. صدری، پیشین، ص ۴۴۵.

۳۲. *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، ص ۷۲.

- نروزی، پیشین، ص ۲۰۷.

- دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۷۳ و ۸-۹۷.

- ازغندی، پیشین، ص ۱۴.

۳۳. *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، صص ۳-۶۲.

۳۴. محمدی، پیشین، ص ۴۸.
35. Ramazani, "Irans Export of the Revolution: Politics, Ends, and Means", op.cit, p. 53.
۳۶. ازغندی، پیشین، ۱۴.
۳۷. محمد جواد لاریجانی، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۲۷.
۳۸. روح‌الله رضانی، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی، ۱۳۸۰، ص ۶۹.
۳۹. حاجی یوسفی، پیشین، ص ۶۸.
۴۰. *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، ص ۷۰.
۴۱. احتشامی، پیشین، صص ۹-۹۸.
۴۲. ازغندی، پیشین، ص ۱۴.
۴۳. بخشایشی، پیشین، صص ۴-۷۳.
۴۴. رنجبر، پیشین، صص ۶-۱۲۵.
45. Ramazani, "Irans Export of the Revolution: Politics, Ends, and Means", op. cit, p. 45.
۴۶. میلانی، پیشین، ص ۱۸۸.
- نوروژی، پیشین، ۲۰۲.
47. Ramazani "Reflections on Iran's Forign Policy: Defining the National Interest", op. cit, pp.212-78.
۴۸. صدری، پیشین، صص ۷-۴۴۶.
۴۹. دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۱۵۰-۵۶.
۵۰. نادر پوراخوندی درزی، *بررسی تطبیقی سیاست خارجی ایران در دوره هاشمی و خاتمی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۷۷.
- رضانی، پیشین، ص ۷۱.
- ازغندی، پیشین، ص ۱۸.
۵۱. رضانی، پیشین، ص ۷۱.
۵۲. *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، ص ۹۷.
۵۳. هانتر، پیشین، ص ۷۱۵.
- *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟*، پیشین، ص ۸۸.
۵۴. هانتر، پیشین، ص ۷۱۵.
۵۵. ازغندی، پیشین، ص ۱۸.
۵۶. حاجی یوسفی، پیشین، ص ۶.
۵۷. جلیل روشندل، «سیاست‌های خارجی و امنیتی ایران»، *گزارش راهبردی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۱۲.

۵۸. به نقل از سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟، پیشین، ص ۱۹۳.
۵۹. همان، ص ۹۴.
۶۰. میلانی، پیشین، ص ۱۹۲.
61. See Kaveh Afrasiabi and Abbas Mleki, "Iran's Foreign Policy After "11 September", *Brown Journal*, 2003, Vol. IX, Issue 2.
۶۲. پورآخوندی درزی، پیشین، ص ۷۸.
۶۳. ازغندی، پیشین، صص ۲۰-۱۰.
۶۴. رنجبر، پیشین، صص ۶-۱۳۵.
۶۵. نوروزی، پیشین، ص ۲۰۲.
66. Ramazani, "Reflections on Iran's Foreign Policy: Defining the National Interest", op. cit, pp.212-28.
۶۷. دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۶۵-۱۵.
۶۸. پورآخوندی درزی، پیشین، ص ۱۱۹.
- روشندل، پیشین، ص ۱۴.
۶۹. نوروزی، پیشین، ص ۲۲۲.
۷۰. احتشامی، پیشین، ص ۲۰۲.
۷۱. رضایی، پیشین، ص ۳۰.
۷۲. جواد منصوری، نظری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۱۶.
۷۳. دانیل بیمان و دیگران، «سیاست خارجی ایران به کدامین سو می‌رود؟ رادیکالیسم یا محافظه‌کاری؟»، ترجمه حسین دادرند، گزارش راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۷.
۷۴. محمدی، پیشین، ص ۵۴.
۷۵. منصوری، پیشین، ص ۵۱-۴۶.
۷۶. نوروزی، پیشین، ص ۹-۲۰۸.
۷۷. محمدی، پیشین، ص ۳۵.
۷۸. دانیل بیمان و دیگران، پیشین، ص ۶.
۷۹. منصوری، پیشین، ص ۱۸۰.
۸۰. محمدی، پیشین، ص ۹-۶۸.
۸۱. سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟، پیشین، ص ۸۲.
۸۲. سید صادق حقیقت، مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۶، ص ۳۶۸.
۸۳. سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟، پیشین، ص ۷۶.

۸۴. هادی نخعی، *توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی: بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولتهای ملی و اسلامی*، تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶، صص ۶-۱۷۵.
۸۵. همان، ص ۱۷۷.
۸۶. حقیقت، پیشین، ص ۳۳۶.
۸۷. همان، ص ۲-۲۶۱.
۸۸. همان، ص ۳۹۳.
۸۹. نخعی، پیشین، ص ۱۹۳.
۹۰. همان، ص ۱۹۴.
۹۱. همان، ص ۲۹۹-۳۰۰.
۹۲. حقیقت، پیشین، ص ۱۲.
۹۳. همان، صص ۹-۴۵۸.
۹۴. همان، صص ۷-۴۵۶.
۹۵. همان، ص ۷-۵۳۶.
۹۶. لاریجانی، پیشین، ص ۲۵.
۹۷. همان، ص ۴۷.
۹۸. همان، ص ۴۸.
۹۹. همان، ص ۴۹.
۱۰۰. حقیقت، پیشین، ص ۵۰۷.
- گراهام فولر، *قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران*، عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱.
۱۰۱. محمود سریع‌القلم، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲.
۱۰۲. همان، ص ۵۸.
۱۰۳. همان، ص ۶۲.
۱۰۴. همان، صص ۴-۵۳.
۱۰۵. همان، صص ۳-۲.
۱۰۶. بیمان و دیگران، پیشین، ص ۸.
۱۰۷. همان.

108. Fred Halliday, "The Iranian Revolution and International Politics: Some European Perspectives", in John L. Esposito and R.K. Ramazani (eds) *Iran at the Crossroads*, New York, Palgrave, 2001, p.177.

۱۰۹. حاجی یوسفی، پیشین، ص ۶۹.

110. Halliday, op.cit, p.176.

۱۱۱. رمضان، پیشین، ص ۶۹.
۱۱۲. سید کاظم سجادیپور، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، ص ۹.
۱۱۳. میلانی، پیشین، ص ۱۷۶.
۱۱۴. فولر، پیشین، ص ۱۶.
115. Howard H. Lentner, *Foreign Policy Analysis: Comparative and Conceptual Approach*, Ohio, Charles E. Merrill Publishing Company, 1974, p.7.
۱۱۶. هانس جوکیم مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح*، حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴، ص ۲۹.
۱۱۷. وطن‌خواه، مصطفی، «سیاست خارجی ایران در برزخ آرمان‌گرایی و واقعیت جهانی»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۳۸۲، شماره ۵.
۱۱۸. لینکلتر، اندرو، *آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵، صص ۶-۷.
۱۱۹. همان، ص الف.
۱۲۰. بیژن اسدی، «مشکل سیاست خارجی ایران؛ عدم ارتباط و هماهنگی بین پژوهش‌ها و عملکردها»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۳۸۲، شماره ۵.

